

نویسنده : میخایل هودسن «Michael Hudson» .
منبع و تاریخ نشر : انفارمیشن کلیرنگ هوز (2023-12-19) .
برگردان : پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

آیا نئولیبرالیسم واقعاً مرده است؟

Is neoliberalism really dead?

فانتزی از بین رفتن نئولیبرالیسم ممکن است که برای برخی لذت بخش باشد، اما نئولیبرالیسم در میان سکروم از منافع و نهادها زندگی میکند.

The fantasy of neoliberalism's demise may be pleasurable for some but it lives on in the scrum of interests and institutions.

سکروم (scrum) چارچوبی برای مدیریت پروژه ای است که برای کاری از تیمی مسولیت پذیری و پیشرفت مکرر به سمت یک هدف کاملاً تعریف شده تاکید دارد
!...تفصیل توسط این قلم



رادیکا د سای: سلام و خوش آمدید به بیستمین ساعت اقتصاد ژئوپلیتیک، برنامه ای که به بررسی اقتصاد سیاسی و ژئوپلیتیکی زمان ما می پردازد. من رادیکا دسای هستم.
مایکل هادسون: و من مایکل هادسون هستم.

رادیکا د سای خوب، دوباره اتفاق می افتد. گزارش های مرگ نئولیبرالیسم بار دیگر در حال افزایش است. فقط نگاهی به گاردین بریتانیا بیندازید. در وب سایت گاردین بریتانیا، یک سری داستان وجود دارد، آیا نئولیبرالیسم در حال مرگ است، ظهور و سقوط نئولیبرالیسم. **پایین** به تازگی مرگ نئولیبرالیسم را اعلام کرد؟ آیا نئولیبرالیسم بالاخره تمام شد؟ آیا نئولیبرالیسم بالاخره مرده است؟ آیا هنوز دوران نئولیبرال به پایان رسیده است؟ والته در مورد نظرات مخالف نیز وجود دارد. موسسه ملی صحت می گوید نئولیبرالیسم نه مرده است و همچنین یک داستان بسیار جالب در **ژاکوبین** (مجله سیاسی ایالات متحده) وجود دارد که می گوید که تمام شایعات مردن نئولیبرالیسم دروغ هستند. نئولیبرالیسم زنده و زنده است.

خوب، این اولین بار نیست که مرگ نئولیبرالیسم اعلام می شود. به یاد دارم در اواخر دهه «1980»، برنامه های تعدیل ساختاری صندوق بین المللی پول و بانک جهانی پس از کشورهای جهان سوم که بر کشورهای جهان سوم تحمیل شد، هر کدام به دنبال آن شورش های صندوق بین المللی پول علیه یارانه های «کوپون ها یا سبسیدها» غذایی و سوخت معکوس شد و هزینه های اجتماعی کاهش یافت. افزایش بیکاری، به لطف رکودهای ناشی از همین برنامه ها.

و گزارش بانک جهانی در پایان این دوره اساساً پذیرفت که دستور العمل نئولیبرال قطعاً در بازگرداندن پویایی مولد به هیچ اقتصادی که بر آن تحمیل شده بود کار نمی کند. همچنین به یاد دارم که مرگ نئولیبرالیسم پس از بحران مالی آسیای شرقی 1997-1998 اعلام شد، زمانی که به اصطلاح "کمیته نجات جهان"، همانطور که مجله تایم آن را نامید، کمیته ای متشکل از آلن گرینسپن، لری سامرز، و رحم اما نوئل، بود که ظاهراً اقتصاد جهان را از یک فروپاشی ناشی از نئولیبرالیسم نجات می داد.

پس از بحران مالی «2008»، عملاً همه درباره بازگشت **کینز**، پایان نئولیبرالیسم، و به بازگشت دولت صحبت می کردند، در حالی که آلن گرینسپن در مقابل کمیته کنگره اعتراف می کرد که در مورد رویکرد بازار آزاد خود در بانکداری تا حدی اشتباه کرده است. که بحران او را در حالتی از ناباوری شوکه کرده بود. گفت عیبی پیدا کردم نمی دانم چقدر مهم یا دائمی است، اما از این واقعیت بسیار ناراحت شده ام و در ادامه گفت: من اشتباه کردم که تصور می کردم منافع شخصی سازمان ها، به ویژه بانک ها و سایرین، به گونه ای است که بهترین توانایی را دارند تا از سهامداران خود و حقوق صاحبان سهام خود در صندوق ها محافظت کنند.

با این حال، حتی پس از این نوع رویداد عظیم، داستان واقعی که از آن بیرون آمد، هما‌نطور که عنوان یکی از کتاب‌های مربوط به این موضوع بیان می‌کند، عدم مرگ عجیب نئولیبرالیسم بود. و امروز ما *Bidenomics* نام مستعار چشم انداز اقتصادی رئیس‌جمهور جو بایدن است برای انتقال دستاوردها، سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی دولت اش که از آن او استفاده میکند... **تفصیل توسط این قلم** [را به عنوان قاتل نهایی اژدهای نئولیبرالیسم مورد ستایش قرار می‌دهیم برای مثال، رابرت رایت، وزیر کار کلینتون، فکر می‌کند که **بایدن** ساختار اقتصاد ایالات متحده را به گونه‌ای تغییر دهد که به اکثریت قریب به اتفاق کمک کند و رای دهندگان به **بایدن** چانس یک دوره دیگر را بدهند و به دموکرات‌ها با هر دو مجلس کنگره جا بزه بدهند، و آن اینکه اقتصاد به نفع 90 درصد و به نفع کارگران و اتحادیه‌ها. ممکن است تغییر خواهد کرد

و با این حال ستون نویسان دیگر همان اقدامات دولت **بایدن** و همان اقدامات قانونی را به عنوان بهترین فرصت تجاری تا کنون تحسین می‌کنند. بنابراین، حتی پس از تمام این بحران‌ها، نئولیبرالیسم اگر نگوییم زنده است، دست کم یک زامبی [فلسفه زامبی] یا ("P-Zombie" موجودی است در یک آزمایش فکری در فلسفه ذهن که از نظر فیزیکی مشابه به یک فرد عادی است اما تجربه آگاهانه ندارد [1].... **تفصیل توسط این قلم** [را رهبری می‌کند و حاضر به مردن نیست. بنا بر این امروز می‌خواهیم در مورد نئولیبرالیسم صحبت کنیم، این که چیست؟، از کجا آمده است؟، و چرا به نظر نمی‌رسد؟. و اگر بمیرد چه اتفاقی می‌افتد؟ و سوالات دیگر از این دست. پس **مایکل**، مطمئنم که می‌خواهی وارد اینجا بشوی و چیزی بگو. لطفاً جلو بروید.

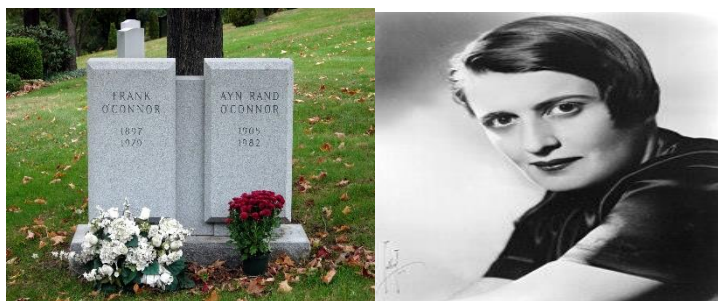
مایکل هادسون: خوب، شما همین الان به این نکته اشاره کردید که نئولیبرالیسم می‌خواهد خود را نا مرئی کند. یا جلوه دهد یعنی که مثل شیطان است اگر شیطان هم هست، شیطان می‌خواهد بگوید که وجود ندارد. یا که نئولیبرالیسم می‌گوید نابرابری وجود ندارد، استثمار وجود ندارد، و همه چیز کاملاً منصفانه است.

و آنچه واقعاً می‌خواهد در واقعیت اینکه خود را نامرئی کند یادرواقع در حکومت ناپدید شود، نئولیبرالیسم از اقتصادی بدون مقررات دولتی، بدون حمایت اجتماعی در برابر تقلب یا استثمار یا فقر غارتگرانه، بدون قوانین ربا حمایت می‌کند. آنها مخالف حمایت از مصرف‌کننده هستند. آنها مخالف توانایی بدهکاران برای استفاده از ورشکستگی هستند، به همین دلیل **بایدن** مطمئن شد که دانشجویان نمی‌توانند وام‌های دانشجویی خود را از طریق ورشکستگی پاک کنند تا خود را از بدهی رها کنند.

بنابراین، نئولیبرالیسم، اساساً، پویایی قطبی شدن اقتصادی است. نئولیبرالیسم راهی است که از طریق آن می‌توانند توجیه کنند که چرا اقتصاد روز به روز نا برابر می‌شود، گویی این یک امر کاملاً طبیعی، بقای شایسته‌ترین‌ها است و واقعاً راهی به سوی کارایی

است. و از این نظر، نئولیبرالیسم یک نقطه است - این مستلزم یک دیدگاه است. این یک ایدئولوژی است تقریباً می توان گفت که این دین جدید است زیرا یک ارزش اخلاقی جدید است.

به جای اینکه دین «مذهب» بگوید که ما طرفدار کمک متقابل هستیم و می خواهیم زندگی کل جمعیت را بالا ببریم، نئولیبرالیسم می گوید طمع و توقع خوب است، عین رند [**آین رند (Ayn Rand)**]، نویسنده و فیلسوف آمریکایی روسی الاصل بود [3]. او به خاطر داستان هایش و به خاطر توسعه یک سیستم فلسفی که آن را عینیت گرایی نامید، شهرت دارد. رند که در روسیه به دنیا آمد و تحصیل کرد، در سال 1926 به ایالات متحده نقل مکان کرد. پس از دو رمان اولیه که در ابتدا ناموفق بودند و دو نمایشنامه برادوی، او با رمان سال 1943 خود به نام سر چشمه به شهرت رسید. رند در سال 1957 اثر پرفروش خود را منتشر کرد، رمان اطلس شانه انداخت. پس از آن، تا زمان مرگش در سال 1982، برای ترویج فلسفه خود به ادبیات غیرداستانی روی آورد و نشریات خود را منتشر کرد و چندین مجموعه مقاله منتشر کرد. **تفصیل توسط این قلم** [خوب است،



مقبره عین رند و شوهرش در نیویارک **Ayn Ran**

ما می خواهیم از دولت رها باشیم، از مقررات دولتی رها باشیم، بنا بر این ثروتمندان می توانند هر کاری می خواهند بکنند تا ثروتمند شوند. و اگر آنها ثروتمند می شوند، به این دلیل است که مولد هستند، نه به این دلیل که استثماری وجود دارد. بنا بر این نئولیبرالیسم واقعاً ردای نامرئی برای همه مشکلاتی است که امروز شاهد آن هستیم.

رادیکا د سای: خوب، یعنی که این واقعا جالب است، اینطور نیست؟ زیرا دود و آینه [چیزی که برای پنهان کردن یا جلب توجه از یک موضوع اغلب شرم آور یا ناخوشایند است - معمولاً وقتی به صورت اسنادی استفاده می شود خط خطی می شود..... **تفصیل توسط این قلم از منابع**] بسیار زیادی در مورد آن وجود دارد، و حتی دود و آینه در مورد کل مسئله نامرئی بودن آن چیزی غیره است که وجود دارد. بنابراین، از یک سو، البته، ما می دانیم که در دوران نئولیبرال، بازارها اساساً به آنها تحمیل می شوند. بنابراین، مردم عادی، علیه کارگران، مجبور به رقابت با یکدیگر هستند، به ویژه با حمله به اتحادیه ها و غیره و غیره

. اما در همین حال، هما‌ن‌طور که دیدیم، که پس از گذشت چهار دهه از نئولیبرالیسم، نئولیبرالیسم لزوم دنبال روشی به سوسیالیسم توسط ثروتمندان و رقابت در نئولیبرالیسم برای فقرا بوده است، بنابراین ثروتمندان نجات می‌یابند. لذا با در نظر داشت این نظر، فکر می‌کنم که این طرز دید واقعاً ارزش دارد که این را کمی بیشتر باز کنیم. یا که مورد مذاقه قرار دهیم زیرا از یک طرف، البته حق با شماست، که شما آنها را به نوعی، می‌دانید، که بخش دیگر از دود و آینه این است که نئولیبرالیسم ادعا می‌کند که هیچ مداخله‌ای از سوی دولت صورت نمی‌گیرد. اما در واقعیت، دوره نئولیبرال شاهد حجم عظیمی از مداخله دولت بوده است.

اگر عملاً به هر کشوری از جمله به ایالات متحده نگاه کنید، در شروع دوران نئولیبرال دولت تنها نقش جزئی در اقتصاد داشته است یا که دولت به کاهش نقش جزئی اش در اقتصاد پرداخته است و در بسیاری از موارد تقریباً هیچ نقش دولت نبوده و یا که اصلاً نقش دولت کاهش یافته است. بنا بر این از این نظر، این موضوع در مورد بازارها نبوده است. ثانیاً، می‌دانید، از یک طرف آنها می‌خواهند بگویند، اوه، خوب، شما می‌دانید، که ماهیچ کاری نمی‌کنیم، دولت هیچ کاری نمی‌کند، این فقط نتیجه یاناشی از دادوستد بازار است.

از سوی دیگر، نئولیبرالیسم نیز خود را اعلام کرده است. یا که به جازده است مثلاً به عنوان مثال، می‌دانید، **خانم تاجر** بسیار معروف است طوری که گویند، فکر می‌کنم زمانی در دهه 70، قبل از اینکه نخست وزیر شود، بسیار آگاه بود، می‌گفت طرف مقابل یک ایدئولوژی دارد، ما باید یک ایدئولوژی هم داشته باشیم. بنا بر این، از این نظر نئولیبرالیسم به نوعی تقابل با نوع ایدئولوژی چپ میانه بود، خواه آن را **کینزیسم** یا رفاه طلبی و یا آنچه شما می‌پندارید. بنابراین کاملاً آگاه بود که یک دیدگاه جایگزین است که در حال ظهور بود.

اما من فکر می‌کنم، واقعاً برای من، یکی از مسائل کلیدی در مورد نئولیبرالیسم این است که نئولیبرالیسم خودش خود را به عنوان بازار آزاد و رقابت تبلیغ می‌کند. اما در واقعیت، وقتی به آن نگاه می‌کنید، از نظر تاریخی در مورد حفظ قدرت سرمایه انحصاری بزرگ است. این چیزی است که بیش از هر چیز در مورد آن بوده است.

مایکل هادسون: خوب، کلمه کلیدی در آنجا بازار و به خصوص بازار آزاد است. و آنچه نئولیبرالیسم ادعا می‌کند بازار یا بازار آزاد است، دقیقاً برعکس همه چیزهایی است که اقتصاددانان کلاسیک، **آدام اسمیت**، **جان استوارت میل**، حتی **مارکس** درباره چپستی یا شناخت بازار آزاد صحبت کردند. هر بازاری توسط نهادهای اجتماعی شکل می‌گیرد. یا یک بازار توسط قوانین مالیاتی، قوانین کیفری، با انواع مقررات دولتی شکل می‌گیرد. چیزی به نام بازار بدون دولت وجود ندارد. و اگر از شر دولتی که بازار را شکل می‌دهد خلاص شوید، آن چیزی که دارید یا می‌باید بشناسید همانا افراد ثروتمندی هستند که بازار را شکل می‌دهند.

خوب، منظور آدم اسمیت از بازار آزاد در تمام قرن نوزدهم چه بود؟ این بازار آزاد از میراث فئودالیسم بود. قبلاً در این مورد صحبت کرده ایم. بازاری بدون صنف صاحبخانه که در خواب پول می گرفتند تا بدون کار پول در بیاورند. بازاری عاری از انحصار این همان چیزی است که آدم اسمیت از آن انتقاد کرد. او می خواست از شر مالکان و انحصارات خلاص شود. و این چیزی است که او در طول تمام قرن نوزدهم در توصیف نظریه ارزش و قیمت به آن پرداخته است.

اقتصاد کلاسیک بازارهای آزاد را به هر بازاری از نظر ارزش و تئوری قیمت نگاه می کرد. ارزش هزینه اجتماعی لازم برای تولید بود. یا که ارزش هزینه تولید چیزی بود. اما قیمت های بازار می تواند چیزی بسیار بالاتر از این هزینه باشد، مانند **رانت** اقتصادی. اجاره مازاد بر قیمت بیش از ارزش واقعی بود. به عنوان مثال، اگر از شخصی برای استفاده از زمین برای مسکن هزینه می گیرید، زمین هزینه ای ندارد. این فقط آنجا است. که یک امتیاز قانونی برای خصوصی سازی و تملک زمین اضافه کردن هزینه ها وجود دارد. و برای انحصارها هم همینطور. انحصار فقط حق قانونی است که هر چه می خواهید شارژ کنید و قیمت هایی بسیار بیشتر از هزینه تولید داشته باشید پس این وصف یک بازار آزاد بود.

کاری که نئولیبرالیسم انجام داده است، کل تاریخ زبان اقتصادی و اصطلاحات اقتصادی را پاک کرده و به جای آن می گوید: بازار آزاد، بازاری آزاد برای **رانت جویان** است، بازاری آزاد برای صاحبخانه ها است که هر چه می خواهند برای اجاره دادن بدون هیچ مقرراتی، آزادانه دست بکار شوند یا که به آن پردازند. انحصارگران بتوانند هر آنچه را که بازار تحمل می کند شارژ کنند. و اگر مردم مایل به پرداخت 10,000 دلار در سال، 20,000 دلار برای مراقبت های صحتی باشند، این چیزی است که بازار تحمل می شود، پول شما یا زندگی شما. این اساساً شعار نئولیبرالیست ها است.

و برای انجام این مفهوم از نوع خود یک بازار، یک بازار **رانتی**، که آنها باید کل تاریخ تفکر اقتصادی و حتی تاریخ اقتصادی را پاک کنند تا بگویند وقتی چنین بازاری وجود دارد چه اتفاقی می افتد؟ خوب، شما به امپراتوری روم نگاه می کنید و زمانی که این امپراتوری فروپاشید، این همان اتفاقی بود که وقتی چنین الیگارشی داشتید. بنا بر این نئولیبرالیسم به این معنا، یک بازار است، اما یک بازار الیگارشی است، نه یک بازار دموکراتیک.

رادیکا د سالی: تو میدانی، که به نکته خیلی خوبی اشاره کردی، **مایکل** بنابراین من فقط می خواهم دو نکته را بگویم. **اول** از همه به نکته بسیار خوبی اشاره کردید قیمت ها چیست؟ قیمت ها واقعاً بر اساس ارزش چیزها است که بر اساس هزینه تولید آن چیز است. اما در واقعیت، البته، قیمت های بازار، همانطور که شما بیان می کنید، می توانند

بسیار بالاتر از آن باشند. اما من چیز دیگری می گویم. من می گویم علاوه بر آن، قیمت های بازار برای اکثریت قریب به اتفاق تولیدکنندگان اغلب کمتر از قیمت تمام شده آنها است. یعنی رنج می برند. بنابراین کارگران قیمت های بازار را برای نیروی کارشان کمتر از قیمت تمام شده خود دریافت می کنند. دهقانان و تولیدکنندگان کوچک و صاحبان فروشگاه های مادر و پاپ و صاحبان مشاغل قیمت هایی دریافت می کنند که اغلب بسیار کمتر از هزینه های تولیدشان است و غیره. بنابراین واقعاً، همانطور که شما به درستی می گوئید، این یک الیگارش است، یک شکل تولید الیگارش را تشویق می کند. اما من نیز، بنابراین این اولین نکته من است.

اما من می خواستم بحث را در مورد نکته دیگری «دوم» که شما به آن اشاره کردید نیز ادامه دهم. و این این است که، می دانید، شما گفتید که نئولیبرالیسم واقعاً در مورد از بین بردن کل سنت گفتمان محکم اقتصادی است که تا اواخر قرن نوزدهم ادامه داشت.

پس در اواخر قرن 19 چه اتفاقی افتاد؟ این بسیار مهم است. در اواخر قرن نوزدهم، از یک سو، **مارکس و انگلس** سنت «سبک مشخصه» اقتصاد سیاسی کلاسیک را آوردند که **آدام اسمیت** یا **ریکارڈو** بخش بزرگی از آن بودند. آنها با حل بسیاری از مشکلات حل نشده آن، آن را به اوج خود رساندند. دقیقاً چه ارزشی داشت؟ ارزش اضافی چقدر بود؟ از کجا آمده؟ چگونه بود که همان مقدار سرمایه به نسبت های مختلف بین سرمایه و کار مستقر شده بود، آیا قرار بود نرخ سود برابری به همراه داشته باشد؟ و غیره همه این سوالات واقعاً جالب بود. **مارکس و انگلس** با توانایی خود در اندیشیدن به تمام این مسائل به شیوه ای دیالکتیکی، این مشکلات را حل کردند و نتیجه یک اتهام بزرگ علیه سرمایه داری بود. و در واقع، حتی در زمان **ریکارڈو**، متأسفم، لطفاً ادامه دهید، مایکل، من ادامه خواهم داد.

مایکل هادسون: قبل از اینکه به آن ادامه دهید، نکته شما در مورد نیروی کار با هزینه کمتر از هزینه تولید آن بسیار مهم است، زیرا اگر نیروی کار کمتر از هزینه زندگی خود پرداخت شود، مجبور به بدهکاری می شود. و این نکته مهم است. نه تنها چیزی است که طبقه رانته، مالکان و انحصارطلبان برای دریافت ناهار مجانی بر هزینه تولید می پردازند، بلکه اگر نیروی کار کمتر از هزینه تولید باشد، به بدهی کشیده می شود و به بدهی به طبقه طلبکار کشیده می شود. و این بدهی به گوه ای تبدیل می شود که اقتصاد را قطبی می کند. بنابراین بازار آنجا قطبی می شود.

رادیکال دسای کاملاً. و من می توانم بگویم که حتی بیشتر، یعنی کار، بلی، البته، اگر کسی باشد که در وهله اول به آنها اعتبار بدهد، زیرا همیشه اینطور نبوده است. اما من همچنین می گویم که این از لحاظ تاریخی در مورد دهقانان و تولیدکنندگان کوچک از هر

گونه ای صدق می کند. و به همین دلیل است که دهقانان دارای این چرخه دائمی بدهی هستند، زیرا محصولات آنها هرگز بازدهی لازم را به همراه ندارد.

اما برای بازگشت به موضوع در مورد آنچه در اواخر قرن 19 اتفاق افتاد بنابراین، می دانید، اگر مارکس و انگلس اقتصاد نئوکلاسیک را به اوج رساندند، ریکاردو، حتی قبل از مارکس و انگلس، اصرار ریکاردو مبنی بر اینکه همه ارزش ها از کار سرچشمه می گیرد، خود مبنای جریان های مختلف سوسیالیسم ریکاردی بود. بنا بر این نوع تفکر، تفکر اقتصادی، که بسیار خوب و مستحکم بود، از قبل حتی قبل از مارکس، جریان های ضد سرمایه داری را به وجود می آورد. وقتی ما رکس آمد، همه چیز به سرعت در حال سقوط است. و این زمانی است که شما طرز فکری کاملاً متفاوت پیدا می کنید و ظاهراً آن را در قالب اقتصاد نئوکلاسیک نشان می دهد.

و مهم است که به یاد داشته باشیم که اقتصاد نئوکلاسیک، که در دهه 1870 ظهور کرد، البته برخی از عناصر سوسیالیستی در اقتصاد نئوکلاسیک وجود داشت. آن ها را کنار می گذاریم اما در کل، این یک تعهد کامل به تفکر بازار آزاد، به ویژه در نسخه اتریشی آن بود. و آن اقتصاد بازار آزاد توسعه یافته است و در سراسر دوره **کینزی** باقی مانده است. و تقریباً 100 سال پس از اولین تولد، سرانجام به تأثیری رسید که با انتخاب دولت هایی مانند تاجر و ریگان و غیره حاصل شد و در 40 سال گذشته جهان ما را تحت تأثیر قرار داده است.

بنابراین، بسیار مهم است که به خاطر بسپاریم، نئولیبرالیسم اساساً این نسخه بازار آزاد افراطی اقتصاد نئوکلاسیک است. و اساساً تمام این سؤالات را پاک می کند. به عنوان مثال، اقتصاد نئوکلاسیک چیزی مانند ارزش را به رسمیت نمی شناسد. در مورد تولید صحبت نمی کند، بلکه از بازار و مبادله صحبت می کند. در مورد ارزش ها صحبت نمی کند، اما در مورد قیمت ها صحبت می کند. سرمایه داری را به عنوان روشی تاریخی برای سازمان دهی جامعه نمی داند. فکر می کند که از زمان **نوسی** وجود داشته است، از اولین روزهای بشریت وجود داشته است. بنابراین از همه این جهات، اقتصاد نئوکلاسیک نشان دهنده زوال تفکر اقتصادی است.

مایکل هادسون: خوب، این بدان معناست که نئولیبرالیسم را واقعاً باید ضد لیبرالیسم نامید. زیرا اگر لیبرالیسم ایده کلاسیک بازارهای آزاد، عاری از رانت و بهره و رانت انحصاری بود، توجیه همه اینها این است که بازار باید شامل رانت به عنوان مولد باشد. سپس این برعکس است.

و بنابراین نئولیبرالیسم، یک فلسفه ضد اجتماعی است. اتریشی ها همین بودند. آنها گفتند، ما تعریفی از بازار داریم که اصلاً جامعه ندارد. همانطور که اشاره کردید، **مارگارت تاجر** گفت، چیزی به نام جامعه وجود ندارد. بنابراین شما یک نگاه نئولیبرالی به جامعه و

همچنین بازارهای بدون دولت، بدون هیچ چیز یارانه ای، بدون هیچ احساس اجتماعی دارید. این همه فردگرایی است. کما اینکه با فردگرایی می توانید کل جامعه را بسازید، زیرساخت عمومی وجود ندارد زیرا هر زیرساختی خصوصی است. هیچ اعتبار و خلق پول عمومی وجود ندارد زیرا تمام خلق پول، به جای اینکه یک ابزار عمومی باشد، همه خصوصی شده است. و این به بانکداران اجازه می دهد پول را خلق کنند. بانکداران سود وام این پول را دریافت می کنند. بانکداران برای خرید ملک و چاه نفت و معادن و استخراج رانت اقتصادی به طبقه صاحبخانه وام می دهند.

بنابراین، اقتصاد اتریش واقعاً منطقی برای مقابله است و می گوید ما با هر اصلاحی مخالفیم که دولت را به دریافت کننده رانت منابع طبیعی و اجاره زمین و درآمد تبدیل کند. همه باید به طبقه ثروتمند برود. این به نوعی آخرین تلاش برای نوعی مبارزه با کل لیبرالیسم بازار آزاد بود که در حال وقوع بود.

و نه تنها اتریش، بلکه در ایالات متحده توسط **جان بیتس کلارک** بود که گفت چیزی به نام درآمد غیرقابل کسب وجود ندارد. هر کس هر چه بخواهد به دست می آورد. صاحبخانه اجاره بها را به دست می آورد و کلاهبردار آنچه را که می تواند بگیرد به دست می آورد.

رادیکال دسای: خوب، این دقیقاً همین است، می دانید، و می دانید، این روش دیگری است که در آن اقتصاد نئوکلاسیک، که اساس نئولیبرالیسم است، با سنت اقتصاد سیاسی کلاسیک متفاوت است، زیرا می بینید، یک حس وجود داشت که در آن در اقتصاد سیاسی کلاسیک، چه آنها با اینکه از این اصطلاح استفاده نکرده اند و چه **کارل پولانی**، ظاهراً آن را از (نامشخص) گرفته است، اصطلاحی که من در مورد آن صحبت می کنم کالاهای ساختگی است، اما آن سرزمین را می شناختند. **کار و پول** کالا نبودند، اگرچه در سرمایه داری با آنها به گونه ای رفتار می شد که گویی کالا هستند. و این منجر به طیف وسیعی از مشکلات و مشکلاتی شد که **پولانی** در مورد آنها با جزئیات صحبت کرد.

چیزی که واقعاً جالب است و بسیاری از مردم فکر می کنند آنچه **پولانی** گفت هیچ ربطی به **مارکس** یا اقتصاد سیاسی کلاسیک سنتی ندارد، اما به این دلیل بسیار ساده است که آگاهی از اینکه زمین، کار و پول کالا نیستند در کلاسیک منعکس شده است. اقتصاد سیاسی با این نکته ساده که تمام سنت اقتصاد سیاسی کلاسیک از **اسمیت** گرفته تا **ریکاردو تا مارکس**، همه آنها نگران یافتن قوانین خاصی هستند که از طریق آنها اجاره زمین، دستمزد کار و بهره پول تعیین می شود. آنها می دانستند که آنها کالانیستند، بنابراین قیمت آنها مانند همه کالاها تعیین نمی شود. قوانین خاصی وجود دارد که دستمزدکار، اجاره زمین و بهره پول را تعیین می کند. بنابراین از این نظر، آنها از این موضوع بسیار آگاه بودند. بنابراین این یک چیز بسیار بسیار متفاوت است.

و بنابراین در اقتصاد سیاسی کلاسیک، همان‌طور که شما می‌گویید، همه درآمدها درآمدهای کسب شده هستند، زیرا واقعاً جای بحثی وجود ندارد. آنها واقعاً تفاوت بین درآمد به دست آمده و درآمد غیرقابل کسب را درک نمی‌کنند. این نکته کلیدی است. و البته، آنها حتی یک جورهایی یا یک‌طور به **پولانی** می‌خندند که حتی از اصطلاحی مانند اقتصاد سیاسی کلاسیک استفاده می‌کند. اما اساساً، من همچنین می‌خواهم بگویم که اقتصاد نئولیبرال، اقتصاد بازار آزاد نئوکلاسیک اساساً یک اقتصاد بدنیت است، زیرا در دهه 1870 ظهور کرد و در طی چندین دهه آینده، دقیقاً در دهه‌هایی که سرمایه‌داری در سرزمین مادری خود در حال تبدیل شدن به سرمایه‌داری انحصاری بود، توسعه یافت. دقیقاً در آن زمان، آنها بازارهای آزاد و رقابت را جشن می‌گیرند، دقیقاً همان چیزی که در واقع در حال پاک شدن است.

مایکل هادسون: خوب، این همان چیزی است که ایالات متحده را صنعتی زدایی کرد، بدون اینکه تفاوت بین درآمد به دست آمده و کسب نشده را تشخیص دهد. شما دقیقاً همان چیزی را دارید که واقعاً از دهه 1980 رخ داده است، از زمانی که **رونالد ریگان** اینجا و **تاچر** آنجا بوده است. پس می‌توان گفت که این نگاه به جهان منجر به درمان نشدن مشکلات، رهایی جامعه از منافع رانتی و طلبکار می‌شود، اما در نهایت با صنعتی زدایی شما تمام می‌شود.

نئولیبرال‌ها با **مارکس** موافق هستند که سودها همگی از به کارگیری نیروی کار حاصل می‌شود و هزینه بیشتری برای آنچه نیروی کار تولید می‌کند تا هزینه‌ای که برای به کارگیری آن هزینه می‌کند، به دست می‌آید. اما به جای آنچه **مارکس** گفت، خوب، بیایید قیمت کار را بالا ببریم تا نیروی کار بتواند چیزی را که تولید می‌کند بخرد و دریافت کند، نئولیبرال‌ها می‌گویند که باید قیمت کار را پایین بیاوریم. این یک استراتژی ضد کارگری است.

و به همین دلیل است که در دولت **کلینتون** در دهه 1990، آمریکا گفت، چگونه قیمت نیروی کار آمریکایی را کاهش دهیم تا سود را در اینجا افزایش دهیم؟ خوب، ما نیروی کار را به چین، به آسیا منتقل خواهیم کرد، جایی که کارگران دستمزدهای کمتری پرداخت کرده‌اند و بنابراین، نیروی کار آمریکایی را در رقابت با کارگران آسیایی قرار خواهیم داد و صنعتی زدایی کرده‌ایم. همه اینها نتیجه پیروی از برنامه بازاری نئولیبرالی بود که چگونه ثروتمند شوید و به این معنی بود که اگر یکی از 1٪ هستند، نه 99٪ چگونه می‌توانید ثروتمند شوید.

رادیکا دسای: نه، دقیقاً. و راه دیگری نیز وجود دارد، بنا بر این اولین نکته ای که من می‌گویم این است که درست زمانی که سرمایه‌داری در حال تبدیل شدن به سرمایه‌داری انحصاری است، در آن زمان است که آنها ناگهان شروع به صحبت در مورد رقابت می‌کنند زیرا واقعیت رقابت است و تنها راهی است که سرمایه‌داری در آن را

می توان توجیه کرد زیرا این ایده این است که رقابت نوع خاصی از نظم و انضباط را بر خود سرمایه داران تحمیل می کند که آنها را مجبور به تولید بیشتر می کند. بنابراین، و بنابراین، نیروهای تولید را توسعه می دهد، با این حال، به طرز وحشیانه و بی نظمی ممکن است این کار را انجام دهد، حداقل این کار را می کند.

اما هنگامی که سرمایه داری به مرحله انحصار می رسد، **مارکس** در این مرحله کاملاً واضح بود که برای گذار به سوسیالیسم آماده بود پس در مورد آن فکر کنید. نئولیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژی برای دفاع از سرمایه داری در آن برهه ای از زمان تاریخی ظهور میکند که زنگ آن از قبل به صدا درآمده بود. به این معنا، نئولیبرالیسم در تمام این دهه ها در حال جنگیدن در یک نبرد گارد عقب بوده است.

مایکل هادسون: خوب، این حمله به سرمایه داری صنعتی است. نئولیبرالیسم نتیجه سرمایه داری صنعتی نیست. سرمایه داری صنعتی می خواست با تا مین بیشتر هزینه های زندگی توسط دولت، قیمت نیروی کار را کاهش دهد. دولت مراقبت های بهداشتی را ارائه می کند، نه کارگرانی که شرکت ها مجبور به پرداخت حقوق کافی برای تامین مراقبت های بهداشتی، آموزش و نیازهای اولیه باشند. بنا بر این **مارکس** معتقد بود که نئولیبرالیسم محو خواهد شد زیرا نئولیبرالیسم دفاع از منافع مالک و منافع فئودالی است.

شما از سرمایه داری انحصاری صحبت کردید. همیشه انحصارهایی به معنای انحصارهای طبیعی وجود داشته است، مانند حمل و نقل، ارتباطات، و اما نئولیبرالیسم می خواهد این انحصارها را خصوصی کند تا آنها را از دست دولت خارج کند، جایی که دولت خدمات انحصاری طبیعی، حمل و نقل، تامین آب، مراقبت های بهداشتی را با هزینه یا هزینه ارائه کند. با قیمت یارانه ای با انحصار آنها، منبع درآمدی عظیمی ایجاد می کنید. اساساً این درآمد رانت است و بیشتر ثروت نئولیبرال توسط تولید صنعتی ایجاد نمی شود. ثروت نئولیبرال با گرفتن دارایی ها از مالکیت عمومی، به ویژه انحصارها، به ویژه سیستم حمل و نقل، به ویژه سیستم برق، به ویژه سیستم ارتباطی به دست می آید. آنها بهداشت و درمان را خصوصی می کنند. آموزش و پرورش را خصوصی می کنند. همه اینها از دست دولت گرفته شده است.

بنابراین شما دو فلسفه رقیب تا سال های قبل از جنگ جهانی اول داشتید. شما سرمایه داری صنعتی دارید که به سوسیالیسم تبدیل می شود و می گوید ما می خواهیم دولت نیازهای اولیه نیروی کار را تامین کند تا مجبور نباشیم هزینه ها را بپردازیم و بتوانیم رقابت با کشورهای که همه این خدمات را خصوصی میکنند. و سپس شما یک اتریشی-آمریکایی داشتید، خصوصی سازی هایی که می خواستند مقابله کنند و می گفتند ما می خواهیم از دست دولت خلاص شویم و از انجام این کار جلوگیری کنیم. ما می خواهیم اقتصاد آزاد باشد تا خصوصی سازی ها به سبک **مارگارت تاچر** و **رونالد ریگان** دست یابند.

رادیکا دسای: اما اگر اجازه داشته باشم، **مایکل**، مطمئناً حق با شماست که انحصارهای طبیعی وجود دارد، اما من فکر می‌کنم که دو نوع مختلف انحصار وجود دارد و من در مورد هر دو آنها صحبت می‌کنم. البته، اما من فکر می‌کنم مهم است که بین این دو تمایز قائل شویم.

البته اولین مورد، انحصارات طبیعی است. زمین یک انحصار طبیعی است. پول سازی یک انحصار طبیعی است و غیره یعنی خلق پول انحصار طبیعی دولت و غیره است یعنی به قول شما حمل و نقل و بلا و بلا و ... زیاد است. همه این موارد درست است.

اما چیزی که **مارکس** وقتی از رسیدن سرمایه داری به مرحله انحصار صحبت می‌کند این است که آشکار شدن روند رقابت به خودی خود منجر خواهد شد، نتیجه طبیعی آن ایجاد انحصار است زیرا پس از حذف روند رقابت همه تولیدکنندگان ناکارآمد، تنها یک یا تعداد انگشت شماری باقی مانده اند و این زمینه را ایجاد می‌کند که اساساً جامعه از سرمایه داری رقابتی، حتی در بخش‌های انحصاری غیرطبیعی، به سرمایه داری انحصاری حرکت می‌کند، جایی که تعداد کمی از تولیدکنندگان واقعاً بزرگ تمایل دارند انحصار همه چیز را درست گیرند.

مارکس احساس می‌کرد که وقتی به این مرحله رسید و لزوماً هیچ مشکلی در آن وجود نداشت، این همان کاری است که سرمایه‌داری انجام می‌دهد و به تولید کارآمدتر منجر می‌شود، اما تولید کارآمدتر مبتنی بر اجتماعی‌سازی عظیم کار با همکاری هزاران نفر است. و صدها هزار نفر در یک شرکت صنعتی واحد در امر تولید سهام می‌شوند

و مارکس احساس می‌کرد که وقتی به این مرحله رسید، همه می‌توانند ببینند که اسطوره کارآفرین قهرمان که سودهای کلان و غیره مدیون است، یک اسطوره است و اسطوره افشا خواهد شد و بنا بر این مردم آماده خواهند بود. چیزها به دست عموم مردم می‌گفتند این کار ما است، این کار اجتماعی است و باید اجتماعی شود و مالکیت عمومی داشته باشد. این همان چیزی است که نئولیبرالیسم تا کنون در جلوگیری از آن سهم بسزایی داشته است.

مایکل هادسون: خوب، دو نوع انحصار وجود دارد. اکنون، آنچه شما توصیف می‌کنید، **مارکس** در حال توصیف انحصار در سرمایه داری صنعتی است، اما برخی از انحصارها انحصارات طبیعی هستند. این همان چیزی است که دولت‌ها مانند خدمات پستی و موارد دیگر در حوزه عمومی نگه داشته‌اند.

و در قرن نوزدهم، قوانین و روسای جمهور آمریکا در سرمایه داری صنعتی گفتند، بانک‌ها مادر **تراست‌ها** هستند و قوانین ضد انحصار در ایالات متحده که در دهه 1890 تصویب شدند، متوجه شدند که بانکداران صنعت را به صورت اعتماد سازماندهی می‌

کنند که این انحصار صرفاً کار بازاری نبود که **مارکس** توصیف کرد، بلکه در واقع به شیوه‌ای غارتگرانه توسط بانک‌ها انجام شد که همه شرکت‌های فولادی را خریدند و اعتماد فولاد را ایجاد کردند، و برای ادغام تمام شرکت‌های مس اعتبار خریدند. و ایجاد یک **تراست** مس برای اطمینان از عدم وجود رقابت به طوری که درحالی که نئولیبرالیسم به همه کسانی که برای کاهش قیمت می‌جنگند قول می‌دهد که یک دکترین رقابت آزاد باشد، در واقع جلوگیری از رقابت با انحصار کل اقتصاد است تا بتوانید **رانت‌های** انحصاری بالایی دریافت کنید.

همانطور که می‌بینید، این همان چیزی است که پرونده‌های حقوقی امروز در ایالات متحده وجود دارد، یکی از کارهای خوبی که **بایدن** انجام داده است، که از انجام آن بسیار خجالت زده است و در مورد آن صحبت نمی‌کند، قوانین ضد تراست است شما حکم ضد انحصار علیه گوگل را داشتید. شما مجموعه‌ای کامل از احکام ضد انحصار داشته‌اید که امروز احیا می‌شوند تا اقتصاد را از انحصار نجات دهید.

و این چیزی است که **مارکس** پیش‌بینی نمی‌کرد، درجه‌ای که سرمایه‌داری صنعتی در مبارزه علیه سرمایه‌داری مالی شکست می‌خورد و اساساً از منافع خود دفاع نمی‌کرد، اما به نوعی به این مالی‌سازی و نئولیبرالیسم اساساً ضد سرمایه‌داری تبدیل می‌شد. آنقدر از نظر اقتصادی خود ویرانگر است که راه بسیار کمی وجود دارد که بتوانید به آن نگاه کنید، این پویایی از قوانین حرکت است زیرا قانون توقف حرکت است، قانون رشد مجدد، نه رشد.

ادیکا دسای: نه، در این مورد باید بگویم، من کمی با شما مخالفم، **مایکل**، زیرا نکته این است که مهم است به یاد داشته باشید که ضد انحصار در واقع یکی از پایه‌های نئولیبرالیسم است.

بگذارید منظورم را توضیح دهم. بنا بر این، اول از همه، اجازه دهید با شما موافق باشم، آنچه قبلاً گفتید، که در ایالات متحده، بانک‌هایی مانند **جی پی مورگان** نقش اصلی را در اساساً کارتل‌سازی، انحصار، اعتماد به اقتصاد در اواخر 19 و اوایل قرن 20 و البته، **هیلفردینگ** آن سوی آب در مورد روندهای مشابه در آلمان صحبت می‌کرد، جایی که بانک‌ها نقش اصلی را در کمک به انحصار سرمایه‌ایفا می‌کردند. اما در حالی که بانک‌ها به آن کمک کردند، این یک گرایش طبیعی سرمایه‌داری بود.

آنچه **مارکس** به آن اشاره کرد این است که در این مرحله، زمانی که به مرحله انحصار رسیدید، زمان تغییر به سوسیالیسم فرا رسیده بود. در واقع، بسیاری از مردم به هیلفردینگ می‌خندند، زیرا هیلفردینگ چیزی شبیه این گفته، شما فقط باید شش بانک بزرگ برلین را ملی کنید تا اساساً بخش عمده‌ای از اقتصاد آلمان را به مالکیت عمومی درآوردید. اما حق با او بود زیرا این بانک‌ها با فعالیت خود در کمک به انحصار، واقعاً

چنین اقتصاد را ایجاد کرده بودند. او در مورد بانک های امروزی صحبت نمی کرد که ارتباط چندانی با تولید ندارند. در آن زمان، به ویژه در آلمان، آنها انواع مختلفی از بانک ها داشتند.

بنا بر این، بانک ها قطعاً به فرآیند انحصار کمک می کردند، اما آنچه **نئین** آن را سرمایه انحصاری، چیزی که **هیلفردینگ** سرمایه مالی می نامید، و آنچه **بوهارین** ملی سازی سرمایه نامید، همه به یک موضوع اشاره می کردند، که اکنون همه جوامع سرمایه داری عمده تحت سلطه بودند. شرکت های انحصاری بزرگ **مارکس** فکر می کرد که اکنون زمان سوسیالیسم است.

بنا بر این، قانون ضد انحصار به این نقطه می رسد تا به مدافعان نئولیبرال سرمایه داری کمک کند تا ظاهر حداقل سطح معینی از رقابت را حفظ کنند، در حالی که در واقع ساختار انحصاری اقتصاد سرمایه داری را حفظ کنند. اگر انحصار نیست، پس انحصار طلبی است و رقابت تا حد زیادی به نام است. و واقعاً، در این مرحله، شما از توجیه سرمایه داری از نظر رقابت به توجیه سرمایه داری از نظر رفاه مصرف کننده می روید.

زیرا اکنون به یاد داشته باشید که سرنوشت سرمایه داری در بازار آنطور که قبلاً در مرحله رقابتی بود تعیین نمی شود، بلکه در دادگاه های قانون ضد انحصار تعیین می شود. بنا بر این، تمام هدف قانون ضد انحصار تلاش برای پنهان کردن این واقعیت است که سرمایه داری اکنون تاریخ فروش خود را پشت سر گذاشته است و ما باید کاری بسیار رادیکال تر انجام دهیم. و این حداقل حدود یک قرن است که اکنون صادق است. **مایکل هادسون** خوب، شما در مورد انحصار ساختاری در مورد نحوه ساختار اقتصاد صحبت می کنید که برخلاف رقابت در یک صنعت خاص است. بنابراین، ما در مورد انحصار صحبت می کنیم. من با آنچه شما گفتید موافقم. ما فقط در مورد دو نوع مختلف انحصار صحبت می کنیم. انحصار ساختاری چگونگی تولید ثروت و سپس انحصارات صنعتی خاص در صنایع خاص.

رادیکا دسای: و می دانی، مایکل، هر چند، در همان زمان، آنچه قبلاً می گفتمی، و من فکر می کنم این کاملاً مهم است، بسیار درست است. امروز آنچه ما می بینیم این است که سرمایه شرکت های بزرگ انحصاری طعمه می شود، البته اول از همه، در روزهای توسعه قوی تر سرمایه داری، حتی زمانی که وارد فاز انحصار می شد، آنچه شاهد بودیم این بود که اغلب فعالیت های انحصاری طبیعی، خواه حمل و نقل باشد یا خدمات آب و برق یا چه چیزی، در واقع اغلب توسط دولت انجام می شود. بنابراین، شما دارای مقدار عادلانه ای از مالکیت ایالتی بودید، چه در سطح شهرداری باشد، چه در سطح ایالتی و چه در سطح فدرال، مقدار عادلانه ای از مالکیت ایالتی داشتید.

اکنون آنچه می بینیم تلاش سرمایه از یک سو برای خصوصی سازی آن دسته از انحصارات طبیعی است که تا آن زمان توسط دولت ایجاد و نگهداری می شد، با هدف سود خصوصی و سپس، البته، طعمه هر انحصاری دیگری که می توانستند به دست بیاورند، خواه خدمات بهداشتی باشد یا آبرسانی موقت یا حمل و نقل، آموزش و پرورش، سرمایه های خصوصی در همه چیز نقش بسته است از این جاسوسان.

و هدف آن توسعه مولد نیست، بلکه هدف امروز کاهش درآمدهاست، سهمی که در حال کاهش است از درآمدهایی که در واقع با تولید چیزی به دست می آیند و اینها عمدتاً توسط کارگران، توسط شرکتهای کوچکتر، و غیره و غیره ساخته می شوند و این همان چیزی است که از طریق کل ساختار بدهی اقتصاد انجام می شود، خواه شما خانوارها بدهکار هستید یا شرکت ها و یا دولت ها بدهکار هستید. و این راهی است که سرمایه داری انحصاری مالی امروزی در حال کاهش درآمد است.

اما یک چیز دیگر نیز وجود دارد که می خواهم در اینجا معرفی کنم و آن این است که -

مایکل هادسون: شما باید یک نقطه در یک زمان، نه دو نقطه.

رادیکا دسای: متأسفم، من صبر می کنم، من صبر می کنم، شما جلو بروید.

مایکل هادسون: بسیار خوب، آنچه شما گفتید همان چیزی است که من قبلاً در بحث ما ن گفتم. بگفتم، بیشتر ثروت در دوران نئولیبرالیسم از طریق خصوصی سازی مالکیت عمومی به دست می آید. و مبارزه بین سوسیالیسم و نئولیبرالیسم این است که چه کسی انحصارات طبیعی و نیازهای اساسی را تا مین می کند؟ چه کسی مراقبت های بهداشتی، آموزش، ارتباطات، حمل و نقل را ارائه خواهد کرد؟ آیا قرار است این خدمات عمومی با هزینه کم برای همه ارائه شود؟ یا اساساً به قول شما خصوصی و انحصاری خواهد شد تا این انحصارات طبیعی بتوانند به وسیله نقلیه ای برای از بین بردن رانت اقتصادی تبدیل شوند.

و رانت اقتصادی واقعاً هدف اصلی نئولیبرالیسم است. نه چندان سود، بلکه رانت انحصاری. بنابراین نئولیبرالیسم وجود تمایز بین رانت انحصاری و سود را انکار می کند. برخلاف اقتصاد کلاسیک که تمایز بسیار واضحی ایجاد می کرد. دریافت کنندگان رانت و دریافت کنندگان سود وجود دارد. و آنها متضاد هستند، نه با هم.

رادیکا دسای: و دلیل اینکه این تمایز بین رانت به عنوان درآمد غیرقابل کسب، در مقابل دستمزد و سود به عنوان داشتن حداقل نوعی عنصر به دست آمده در آن بسیار مهم است، این واقعیت ساده است که توجه را به جایی جلب می کند که تولید کجاست. گرفتار. اما البته، اقتصاد نئوکلاسیک عادت دارد که اصلاً بر تولید تمرکز نکند.

اما بلی، خوب، پس من کاملاً با شما موافقم. و من فقط می خواستم بگویم که برای اینکه بفهمیم چرا امروز در این موقعیت قرار داریم، جایی که شما می گوید هدف همه

سرمایه های امروز، به خصوص در کشورهای ما نند ایالات متحده، اساساً طعمه گرفتن و کسب رانت از این انحصار است. فعالیت ها و غیره چگونه به اینجا آمدیم؟

خوب، من فقط می‌خواهم یک فکر دیگر را مطرح کنم، و آن اینکه، آنچه قبلاً گفتم، **مارکس** انتظار داشت که وقتی سرمایه‌داری به این مرحله انحصاری رسید، مردم متوجه شوند که اجتماعی کردن آن مهم است، و غیره. اکنون، البته، نئولیبرالیسم آمد و اقتصاد نئوکلاسیک آمد و شروع به تولید این موارد ذاتاً نادرست کرد، و من می‌توانم بگویم که آنها دفاع بد نیت سرمایه‌داری بودند.

اما با این وجود، تمام تلاش آنها نتوانست از بحران فاجعه بار جلوگیری کند. بنابراین آنچه که آن‌نولد مایر آن را بحران 30 ساله 1914 تا 1945 می‌نامد، از فوران، که شامل جنگ‌های بین امپریالیستی، که شامل رکود بزرگ بود، و در نهایت، سلاح‌های هسته‌ای، هولوکاست، و شما چه دارید. همه اینها اتفاق می‌افتد، و در پایان این دوره، من می‌گویم که اکثر مردم متقاعد شده بودند که سرمایه‌داری، واقعاً، جهان‌قار است از سرمایه‌داری دور شود، سرمایه‌داری ویرانی را نشان داده است که باعث می‌شود، بدبختی‌ای که می‌توانست ایجاد کند و دنیا قرار نبود آن را تحمل کند. افرادی مانند **کینز یا پولانی** انتظار خواهد رسید، اشتباه کردند.

اما بعد شما به دوران طلایی سرمایه‌داری رسیدید و اکثر مردم آن دوران طلایی سرمایه‌داری را به خود سرمایه‌داری نسبت دادند، متأسفم، دوران طلایی رشد جهانی، باید بگویم که آن را به سرمایه‌داری نسبت دادند. آنها گفتند، می‌دانید، افرادی مانند کینز یا پولانی اشتباه می‌کردند، و دیگرانی که فکر می‌کردند، می‌دانید، سرمایه‌داری در دوره پس از جنگ جهانی دوم به پایان خواهد رسید، اشتباه کردند سرمایه‌داری موج خود را باز یافته بود و همه چیز خوب بود.

اما در واقعیت، آنچه که ما می‌توانیم، چیزی که پس از 40 سال نئولیبرالیسم کاملاً روشن می‌شود، این است که منشأ واقعی رشد در این دوره، پس از سه دهه پس از جنگ جهانی دوم، در این واقعیت نهفته است که سرمایه‌داری انحصاری به شدت تحت نظارت بود. با نهادها و یا با نهادها و رویه‌های سوسیالیستی، خواه مدیریت کلان اقتصادی برای اشتغال کامل، ایجاد دولت‌های رفاه، گسترش، گسترش گسترده تقاضای داخلی و غیره، و همه اینها، این سوسیالیستی باشد. اقدامات، اینها چیزی است که پویایی سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد.

چرا ما می‌توانیم آن را ببینیم؟ به این دلیل ساده که پس از این که این مدل دچار بحران شد، نه به دلیل اقدامات سوسیالیستی، بلکه به این دلیل که سیستم زیربنایی سرمایه‌داری باقی ماند. پس از بحران دهه 70، زمانی که دولت‌های این کشورها به نئولیبرالیسم روی آوردند و بسیاری از این اقدامات سوسیالیستی را پس زدند، شما نه به احیای سرمایه‌داری، بلکه تبدیل، تبدیل سرمایه‌داری به سیستمی که بودید. ما یکل را به عنوان شکار

شرکت‌های دولتی، خصوصی سازی آن‌ها و اساساً استفاده از دولت به‌عنوان وسیله‌ای (نامشخص) برای کسب سودهای غیرقابل کسب توصیف می‌کند.

مایکل هادسون: خوب، عامل دیگری نیز وجود دارد که ما هنوز در مورد آن صحبت نکرده‌ایم که ظاهر سرمایه‌داری را پس از سال 1945 دوران طلایی داشته است، و آن این است که همه کشورها از جنگ جهانی دوم تقریباً بدون بدهی بیرون آمده‌اند، زیرا رکود اساساً به آن دچار شده بود بدهی‌ها را از بین بردند، و در طول جنگ، مصرف کنندگان بدهی نداشتند زیرا چیزی نمی‌توانستند بخرند شرکت‌ها بدهکار نمی‌شدند، و پس از جنگ، هیچ غرامتی برای طرف‌های شکست خورده مانند بعد از جنگ جهانی اول وجود نداشت، بنابراین شما هر اقتصادی را با چیزی شروع می‌کردید که در آلمان معجزه اقتصادی نامیده می‌شد، جامعه‌ای بدون بدهی.

اکنون پس از سال 1945 چرخه‌های تجاری زیادی وجود داشت، اما هر چرخه از سطح بدهی بالاتر و بالاتر شروع می‌شد و این بدهی رو به افزایش قدرت طلبکاران را افزایش داد و به قدرت رسیدن تاجر و ریگان و نئولیبرالیسم در دهه 1980 عمدتاً نتیجه آن بود. همه این رشد در قدرت طلبکار که از رشد بدهی ناشی می‌شود، یعنی پس از آن در دست طبقه طلبکار که همتای خود را در آن سوی ترازنامه در بدهی‌های نیروی کار، شرکت‌ها و دولت پیدا می‌کند دولت‌ها اساساً مستعد کاهش بدهی بودند.

شما از دهه 1980 صندوق بین‌المللی پول به کشورها می‌گفت خوب، شما باید به طلبکاران خارجی خود بپردازید، و روشی که قرار است به دارندگان دلار خارجی خود بپردازید، اساساً باید پول خود را بفروشید. زیرساخت‌هایی برای انحصار آن این بدهی بود که باعث خصوصی‌سازی انحصارات در سراسر جنوب جهانی شد، عمدتاً از طریق صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بنابراین شما یک نئولیبرالیسم داشتید که نه تنها مبتنی بر بدهی بود.

نئولیبرالیسم در مشت نظامی آهنین 800 پایگاه نظامی آمریکا پیچیده شده است تا مطمئن شود که هیچ جایگزینی وجود ندارد. اگر می‌خواهید هیچ جایگزینی نداشته باشید، باید نئولیبرالیسم را به صورت نظامی اجرا کنید، و این نئولیبرالیسم را به روشی که ما در مورد آن صحبت کردیم جهانی می‌کند.

رادیکا دسای: من با آنچه شما می‌گویید موافقم، اما من همه اینها را به دوره نئولیبرال محدود می‌کنم، زیرا چرا بدهی در دوره نئولیبرال به طور تصاعدی افزایش می‌یابد؟ در دوره نئولیبرال به طور تصاعدی افزایش می‌یابد، زیرا اولاً درآمد کارگران تحت فشار قرار می‌گیرد زیرا به اتحادهای حمله می‌شود و البته برون سپاری گسترده و غیره و غیره وجود دارد، بنا براین شما به کارگران فشار می‌آورید. درآمد و اگر کارگران به چیزی نیاز دارند، در این صورت باید بدهکار باشند.

ثانیاً، اگرچه البته تا آنجا که به هزینه های اجتماعی مربوط می شود، کاهش های زیادی در هزینه های دولت وجود دارد، اما در بسیاری از هزینه های دیگر، هزینه های دولت کاهش نمی یابد. هزینه های دولت از نظر کمک به صنعت، یارانه دادن به صنعت، کاهش نمی یابد. هزینه های دولت از نظر فعالیت های نظامی کاهش نمی یابد. بر واقع، در همه این جبهه ها به شدت افزایش می یابد، بنابراین هزینه های دولت کاهش نمی یابد.

در همین حال، هر دولت، به ویژه هر دولت جمهوری خواه در ایالات متحده، سعی می کند در کاهش مالیات به ثروتمندان از دولت قبلی سبقت بگیرد، بنا بر این ساختار مالیاتی به طور فزاینده ای پسرقت می شود و در نتیجه، البته بحران بدهی دولت ها به وجود می آید و البته، خانوارها، یعنی بله، منظورم این است، و کسب و کارها نیز به طور فزاینده ای بدهکار می شوند، زیرا از آنجایی که مشاغل توسط مشاغل بزرگتر تصاحب می شوند، مشاغل یا منافع مالی بزرگتر که کسب و کارها را در اختیار می گیرند فقط به اندازه آنها علاقه مند به وام گرفتن هستند. می توانند بر اساس وثیقه ای که آن کسب و کار ارائه می کند، بنابراین هر کسب و کاری را با بدهی هایی که احتمالاً می تواند بپذیرد، بار می کنند تا اساساً سود سهام و سود را برای خود اختصاص دهند.

بنابراین در تمام این راهها، نئولیبرالیسم منجر به افزایش گسترده بدهی شده است و این خود به نظر من نتیجه این واقعیت است که آزادسازی سرمایه، رهایی سرمایه انحصاری از زیر بار مقررات دولتی و تعهدات اجتماعی، به آن بازگردانده نشده است. سرمایه داری هر نوع موجو مولد. این کشور فقط سرمایه، سرمایه انحصاری را آزاد کرده است تا درآمدهای به دست آمده بقیه جهان را طعمه خود کند، بنا بر این نخبگان کوچکی در نتیجه هرچه بیشتر ثروتمندتر شده اند و به زیان اکثریت قریب به اتفاق کارگران در جهان می شوند.

مایکل هادسون: خوب، من فکر می کنم حافظ سرمایه انحصاری اساساً منافع مالی بود و از سال 1945 رشد تصاعدی بدهی ها وجود داشت. فشار افزایش ثروت و تمرکز ثروت مالی افزایش یافت که باعث شد سرمایه گذاری مالی امکان پذیر شود. صنف واقعاً در حفاظت از انحصارها و ایفای نقش کاتالیزوری و در نهایت کنترلی در انحصار پیش قدم شوند. بنابراین باید به این تعامل بین بخش مالی و بقیه نگاه کنید.

رادیکا دسای: خوب، من دو چیز را می گویم شماره یک، من می گویم که اول از همه، اگر نگاه کنید، اگر میزان بدهی را در جهان ترسیم کنید، بله، مطمئناً در دوره پس از جنگ جهانی دوم در حال افزایش بوده است، اما شکی نیست که منظورم این است که ممکن است به همین شکل در حال افزایش باشد، اما سپس در دوره نئولیبرال به روش های بسیار قابل توجهی افزایش می یابد.

مایکل هادسون: بلی، چون ایجاد شد.

رادیکا دسای: بله، دقیقاً. و در مورد دلار ایالات متحده و سیستم دلاری، واقعیت این است که باز هم میزان بدهی ایالات متحده در نتیجه عملکرد سیستم دلاری در مقایسه با آنچه امروز از نظر ما داریم مقدار انبوه بدهی، نه فقط بدهی ایالات متحده به جهان، که بخش کوچکی از آن است، بلکه فقط انفجار انواع بدهی هاست. باز هم، نامتنا سب است و این انفجار بدهی و بازارهای مالی که بر آن استوار است و سفته بازی هایی که باعث شده است، اینها چیزها هستند، نه فقط کسری حساب جاری ایالات متحده که دلیل بدهی های این کشور است. جهان کسری حساب جاری ایالات متحده، هر چند بزرگ است، بخش کوچکی از بزرگترین ساختار بدهی است.

مایکل هادسون: بسیار خوب، شما یک تمایز مهم را انجام دادید که اغلب از حساب خارج می شود. کاملاً حق با شما است. وقتی من در مورد افزایش تصاعدی بهره مرکب صحبت کردم، آن سود بدهی است که از قبل وجود داشته است. اما آنچه که شما به آن اشاره کردید این واقعیت بسیار مهم است که بیشتر بدهی ها صرفاً انباشته شدن سود اعتبارات گذشته نیست، بلکه در واقع ایجاد بدهی جدید توسط بانک ها است که صرفاً پول بانکی را ایجاد می کنند. و این دقیقاً همان چیزی است که اتفاق افتاده است. این همان انفجار بود، ایجاد پول بانکی، که به نوعی می توان آن را خصوصی سازی انحصار ایجاد اعتبار نامید. و اعتبار ایجاد شد، همانطور که شما اشاره کردید، بدون تناسب با استفاده مولد اعتبار یا ابزار تولید. این برای ایجاد ابزارهای جدید تولید ایجاد نشد، بلکه برای خرید ابزارهای تولید موجود برای تصاحب و انحصار آنها، کوچک کردن آنها و مالی کردن آنها ایجاد شد:

رادیکا دسای: نه، دقیقاً. و می دانی، مایکل، این بحث بسیار جذابی بوده است، اما من همچنین متوجه شدم که ما تنها بخش هایی از نکاتی را که می خواستیم مرور کنیم، پشت سر گذاشته ایم. اما بگذارید این ساعت را به پایان برسانم. ممکن است جلسه دیگری با همین موضوع برگزار کنیم، اما اجازه دهید این ساعت را با ذکر یک نکته مهم که فکر می کنم باید در آنجا مطرح کنیم، خواه یک ساعت دیگر در این مورد انجام دهیم یا نه، پایان دادن به این ساعت را شروع کنم.

و این دقیقاً به این دلیل است که نئولیبرالیسم هرگز نظریه دقیقی در مورد چگونگی کارکرد اقتصاد یا حتی نحوه عملکرد اقتصاد سرمایه داری نبود، دقیقاً به این دلیل که نئولیبرالیسم، اگرچه، می دانید، قادر به ارائه آن نوع رفاهی بود که نوید بخش بود. در نتیجه، تقریباً هر دهه یک بار تغییر شکل داده است. بنابراین هر یک از چهار دهه ای که دیده ایم، یک بار، نوع کمی متفاوت از نئولیبرالیسم را دیده ایم. و در نتیجه، بحث کنونی، اعلامیه های کنونی در مورد نابودی نئولیبرالیسم نیز به این نتیجه نمی رسد... همچنین، می دانید، گزارش های مرگ نئولیبرالیسم بسیار اغراق آمیز هستند.

مایکل هادسون: خوب، حق با شما است. نئولیبرالیسم در عمل کار نمی کند. و با این حال،

اگر کار نمی‌کند، و اقتصاد بی ارزش است، کاری که برای پنهان کردن این واقعیت انجام داده است که کار نمی‌کند، طراحی مجدد تصویر کل اقتصاد است که در حساب های درآمد ملی و حساب های تولید ناخالص داخلی به تصویر کشیده شده است. و در واقع این سربار غیرمولد، غارتگر و رانتی را طوری به تصویر می‌کشد که انگار یک محصول است، یک محصول، گویی رانت‌ها یک محصول است. خودشه.

رادیکا دسای : نه، قطعاً. بنا بر این از یک طرف، به نوعی سعی در ایجاد توهم رشد دارد می‌دانید، در حال حاضر، همه می‌گویند که ایالات متحده در حال رشد است. اما چه مقدار از این رشد صرفاً رشد مالی است؟ بنابراین کاملاً درست است. و همانطور که گفتیم، ما باید در این مورد نیز صحبت کنیم. اما من فقط می‌خواستم موضوع را تمام کنم. بنابراین در دهه 1980، شما نئولیبرالیسم کلاسیک را دریافت کردید، می‌دانید، بازار خوب است، دولت بد. و این چیزی است که به سعادت می‌انجامد تا پایان دهه 80، دیگر اینطور نبود. سپس در دهه 1990، شما با نئولیبرالیسم متفاوتی مواجه شدید. این نئولیبرالیسم جهانی شدن بود. نه توسط جناح راست، دولت های راست جدید مانند ریگان و تاجر، بلکه توسط نیروی کار جدید و به نوعی، می‌دانید، **کلیتونیت**، می‌دانید، دولت های راه سوم مانند **کلینتون** و **بلر** و غیره و غیره به اجرا در آمد.

و آنها چه گفتند؟، گفتند ما دوست داریم دستمزد شما را افزایش دهیم، ما دوست داریم رفاه را افزایش دهیم، ما دوست داریم، می‌دانید، حفاظت از محیط زیست بهتری داشته باشیم. اما می‌دانید چه، دست ما بسته است، دست ما با جهانی شدن بسته است. جهانی شدن این غارتگر غیرقابل توقف است، که نمی‌شود، می‌دانید، ما باید در برابر آن تعظیم کنیم. در دهه 2000، شما شغل دارید.

دو تا سه امتیاز دیگر بنا بر این توسط **جورج بوش جونیور**، شما ایالات متحده را به عنوان یک امپراتوری دریافت کردید. و در این زمان، اروپا از بیماری اسکروزیس **قلم** { یورو رنج می‌برد، و ژاپن وضعیت خوبی نداشت. بنابراین، اقتصاد ایالات متحده، به ویژه با حباب های مسکن و اعتبار، به سختی، البته، به نظر می‌رسد، اما به نظر می‌رسد که به نوعی اقتصاد بسیار پویا است. پس از سال 2008، دوره عظیم ریاضت اقتصادی را تجربه کردید. این نئولیبرالیسم دهه 2010 بود. و اکنون ما شاهد نسخه جدیدی از نئولیبرالیسم هستیم.

مایکل هادسون: خوب، شما در مورد تضاد بین توهم و واقعیت صحبت می‌کنید. و در ایالات متحده، همه نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند که مصرف کنندگان، کارگران، مصرف کنندگان و اثره‌های نئولیبرالی برای کارگران هستند، می‌گویند که وضعیت آنها بسیار بدتر است.

و پرزیدنت **بایدن** مدام می گوید، چطور می توانید وضعیت بد تری داشته باشید؟ **پل کروگمن** را در نیویورک تایمز بخوانید و او گفت که تولید ناخالص داخلی افزایش یافته است. خوب، تولید ناخالص داخلی افزایش یافته است، اما تمام تولید ناخالص داخلی مربوط به طبقه انحصار، امور مالی، بیمه و املاک و مستغلات است، نه برای کارگران. بنا بر این هنگامی که آنها در مورد رونق با تولید ناخالص داخلی صحبت کردند، این دوباره برای اقتصاد رانتهی نئولیبرالیزه شده است.

بنا بر این، حدس می زنم راه انتقال از آنچه اکنون در مورد آن صحبت می کنیم به برنامه های آینده مان این است که فقط از خود بپرسید، آیا **چین** اگر سوسیالیسم خود را رها می کرد و مدل نئولیبرالی ایالات متحده را در آن زمان می پذیرفت بهتر بود 1990 یا کلینتون؟ آیا چین باید می گفت، خوب، روسیه از نئولیبرال ها دعوت می کرد تا تمام صنعت ما را تعطیل کنند و همه چیز در بخش دولتی را به رایگان به طبقه حاکم و باندها بدهند؟ آیا اگر **چین** از طرح **بوریس یلتسین** روسی در دهه 1990 و طرح **کلینتون** در ایالات متحده و طرح **اوباما** پیروی می کرد، وضعیت بهتری داشت؟ یا سوسیالیسم بودن بهتر بود؟ وقتی این سوال را می پرسید، شروع می کنید به گفتن، نئولیبرالیسم چه چیزی را از حساب خارج می کند؟ و چه گفتند؟ آنها انکار نکردند که نئولیبرالیسم برای مردم عادی بسیار مجازات کننده است؛ وقتی این سوال را می پرسید، شروع می کنید به گفتن، نئولیبرالیسم چه چیزی را از حساب خارج می کند؟

رادیکا دسای : خوب، دقیقاً و بنابراین، شما میدانید، منظورم این است که، می دانید، من فکر نمی کنم که بقیه دنیا این کار را انجام دهند و، می دانید، بقیه جهان با تقلید از آنچه ایالات متحده است سود می برند در حال انجام کاراند. اما در خود ایالات متحده، می دانید، این ایده که به نوعی **Bidenomics** قرار است انجام دهد، اکنون در مورد سیاست صنعتی صحبت میکند و اساساً به منزله رد نئولیبرالیسم خواهد بود. اینها تماماً مزخرف است.

فقط اگر فکر کنید که نئولیبرالیسم مربوط به بازارهای آزاد است، آن را باور خواهید کرد. نئولیبرالیسم هرگز در بازار آزاد نبوده است. همیشه در مورد پنهان کردن این واقعیت بوده است که سرمایه داری اکنون در مرحله انحصار ساخورده خود است. در عوض، شما مدام در مورد رقابت صحبت می کنید که گویی آن را احیا می کند. اما در هر صورت، همیشه در مورد حفظ قدرت یک انحصار در حال کاهش، انحصار مالی شده، نخبگان سرمایه دار بوده است.

و در این شکل، **Bidenomics**، با یارانه های هنگفت به شرکت ها و غیره، نسخه دیگری از آن است. درکتا، سرمایه داری، کرونا و موارد دیگر، آنچه را که اکنون در شرف دیدن آن هستیم، نئولیبرالیسم شبه مدنی می نامم. یعنی دولت های ما به ما خواهند گفت که مردم باید کالاها **X**، **Y**، **Z** داشته باشند که رایگان یا بسیار ارزان هستند و آنها

به طور انبوه به تولید این چیزها یارانه می دهند، چه واکسن یا اشکال مختلف فناوری سبز یا حمل و نقل، شما چه دارید .

و دولت‌ها اساساً یارانه‌های هنگفتی را به شرکت‌های خصوصی برای تولید این کالاها می دهند، که آنها را با هزینه بالایی به دولت می فروشند و دولت ظاهراً آن را به صورت ارزان یا رایگان، حداقل به نام، در اختیار ما قرار خواهد داد . اما واقعیت این است که ما هزینه آن را از طریق مالیات خود پرداخت خواهیم کرد . همچنین قرار است هزینه آن را بپردازیم زیرا کالاها و خدماتی که دریافت می کنیم آنقدر نامرغوب خواهند بود که احتمالاً ارزش داشتن را ندارند . بنابراین این نوعی از نئولیبرالیسم شبه مدنی است که ما در شرف مشاهده خواهیم بود . آنچه *Bidenomics* نامیده می شود اصلاً ظهور عصر جدید پسا نئولیبرال نیست، بلکه صرفاً شکل پنجمی است که نئولیبرالیسم در دهه پنجم خود به خود می گیرد .

مایکل هادسون: بنابراین نئولیبرالیسم، جنگ سرد جدید است که اساساً به یک جنگ داغ تبدیل می شود . این یک جنگ سرد جهانی شده است .

رادیکا دسای: حدس می زنم، مایکل، ممکن است بخواهید خیلی مختصر در مورد آن توضیح دهید .

مایکل هادسون: خوب، برای حفظ نظام، نمی توان با نئولیبرالیسم رقابت کرد . هیچ جایگزینی در ایالات متحده نباید وجود داشته باشد . چرا **چین** می جنگد؟ **چین** یک جایگزین است . روسیه یک جایگزین است . اگر جهان ببیند که ایالات متحده و ناتو، اروپا در حال کوچک شدن هستند و اوراسیا به سمت جلو حرکت می کند، بدیهی است که یک جایگزین وجود دارد و مردم می پرسند که چه چیزی توسعه چند قطبی اوراسیا را تا این اندازه با جهان متفاوت می کند که ایالات متحده در تلاش است تا جهانی نئولیبرال، مالی شده و خصوصی شده ایجاد کند که با زور و توسط الیگارش‌های نظامی مشتری حاکم شود .

رادیکا دسای: شما خیلی درست می گوئید . به یک معنا، این جنگ سرد جدید، جنگ سرد است فکر می کنم شبیه جنگ سرد قدیمی است . این جنگ سرد بین کشورهای است که از یک سو نمی پذیرند که سرمایه داری از تاریخ فروش گذشته است و از سوی دیگر کشورهای که این را می دانند و ما یلند انواع روش های جالب خلق را تجربه کنند . اقتصادهایی که در واقع برای مردم کار خواهند کرد . من فکر می کنم این شکافی است که به طور فزاینده ای شاهد آن خواهیم بود .

پس این واقعاً به این معنی است که شاید برنامه دیگری که باید انجام دهیم این است که واقعاً باید در مورد مظاهر بین المللی نئولیبرالیسم در چهار دهه گذشته صحبت کنیم و اینکه چگونه آنها تغییر کرده اند و چگونه ما را به این نقطه رسانده اند . این جنگ سرد جدید است .

معلومات چندی در مورد مایکل هادسون و رادیکالی سادا:

مایکل هادسون: (زاده ۱۴ مارس ۱۹۳۹) یک اقتصاددان آمریکایی، استاد اقتصاد در دانشگاه میسوری - کانزاس سیتی و محقق در موسسه اقتصادی لوی در کالج بارد، تحلیلگر سابق وال استریت، مشاور سیاسی، مفسر و روزنامه نگار است. او در گزارش هادسون، یک پادکست هفتگی خبری اقتصادی و مالی که توسط Left Out تولید می‌شود، مشارکت دارد [1].

هادسون از دانشگاه شیکاگو (BA)، 1959، (و دانشگاه نیویورک (MA)، 1965، PhD، 1968) فارغ التحصیل شد و به عنوان اقتصاددان تراز پرداخت ها در بانک چیس منهن (1964-1968) کار کرد. او استاد د یار اقتصاد در مدرسه جدید تحقیقات اجتماعی (72-1969) بود و برای سازمان‌های دولتی و غیردولتی مختلف به عنوان مشاور اقتصادی (دهه 1980-1990) کار کرد [2].

هادسون کار خود را وقف مطالعه بدهی، هم بدهی داخلی (وام، وام مسکن، پرداخت بهره) و هم بدهی خارجی کرده است. او در آثارش پیوسته از این ایده حمایت می‌کند که وام‌ها و بدهی‌های فزاینده فزاینده که از سود اقتصاد واقعی پیشی می‌گیرد، هم برای دولت و هم برای مردم دولت قرض گیرنده فاجعه‌بار است، زیرا آنها پول (پرداخت‌ها به رباخواران و رانت‌خواران) را از گردش مالی شستشوی دهند. جووهی را برای خرید کالاها و خدمات در اختیار آنها قرار می‌دهد و در نتیجه منجر به کاهش تورم بدهی می‌شود.

هادسون خاطر نشان می‌کند که نظریه اقتصادی موجود، به ویژه مکتب شیکاگو، به رانت خواران و سرمایه داران خدمت می‌کند و زبان خاصی را طراحی کرده است تا این تصور را تقویت کند که هیچ جایگزینی برای وضعیت موجود وجود ندارد. در یک نظریه نادرست، تحمیل‌های انگلی یک اقتصاد واقعی، به جای کسر در حسابداری، به عنوان افزوده‌ای بر تولید ناخالص داخلی جمع می‌شوند و به عنوان مولدمعرفی می‌شوند. هادسون حمایت از مصرف‌کننده، حمایت دولتی از پروژه‌های زیربنایی، و مالیات بخش‌های رانتی اقتصاد را به جای کارگران، ادامه خط اقتصاددانان کلاسیک امروزی می‌داند.

هادسون در مقاله‌ای در آوریل 2006 در هارپرز، درست قبل از رکود بزرگ 2007-2008، سقوط قیمت مسکن در ایالات متحده را پیش‌بینی کرد [3].



مایکل هادسون

رادیکا دسائی: رادیکا دسائی استاد گروه مطالعات سیاسی و مدیر گروه تحقیقاتی اقتصاد ژئوپلیتیک در دانشگاه مانیتوبا است. او گردآورنده گروه بین المللی مانیفست و نویسنده چندین کتاب است که اخیراً با عنوان "سرمایه داری، کرونا و جنگ: اقتصاد ژئوپلیتیک" شناخته می شود.



رادیکا دسائی

----- **باتقدیم احترام «2024-01-03»**

(زاده ۱۴ مارس ۱۹۳۹) یک اقتصاددان آمریکایی، استاد اقتصاد در دانشگاه میسوری-کانزاس سیتی و برای سازمان‌های دولتی و غیردولتی مختلف به عنوان مشاور اقتصادی (دهه ۱۹۸۰-۱۹۹۰) کار کرد [2]. هادسون کار خود را وقف مطالعه بدهی، هم بدهی داخلی (وام، وام مسکن، پرداخت بهره) و هم بدهی خارجی کرده است. او در آثارش پیوسته از این ایده حمایت می‌کند که وام‌ها و بدهی‌های فزاینده فزاینده که از سود اقتصاد واقعی پیشی می‌گیرد، هم برای دولت و هم برای مردم دولت قرض‌گیرنده فاجعه‌بار است، زیرا آنها پول (پرداخت‌ها به رباخواران و رانت‌خواران) را از گردش مالی شستشو می‌دهند. جوهری را برای خرید کالاها و خدمات در اختیار آنها قرار می‌دهد و در نتیجه منجر به کاهش تورم بدهی می‌شود. هادسون خاطرنشان می‌کند که نظریه اقتصادی موجود، به ویژه مکتب شیکاگو، به رانت خواران و سرمایه داران خدمت می‌کند و زبان خاصی را طراحی کرده است تا این تصور را تقویت کند که هیچ جایگزینی برای وضعیت موجود وجود ندارد. در یک نظریه نادرست، تحمیل‌های انگلی یک اقتصاد واقعی، به جای کسر در حسابداری، به عنوان افزوده‌ای بر تولید ناخالص داخلی جمع می‌شوند و به عنوان مولد معرفی می‌شوند. هادسون حمایت از مصرف‌کننده، حمایت دولتی از پروژه‌های زیربنایی، و مالیات بخش‌های رانتی اقتصاد را به جای کارگران، ادامه خط اقتصاددانان کلاسیک امروزی می‌داند. هادسون در مقاله‌ای در آوریل ۲۰۰۶ در هارپرز، درست قبل از رکود بزرگ ۲۰۰۷-۲۰۰۸، سقوط قیمت مسکن در ایالات متحده را پیش‌بینی کرد [3]. محقق در موسسه اقتصادی لوی در کالج بارد، تحلیلگر سابق وال استریت، مشاور سیاسی، مفسر و روزنامه‌نگار است. او در گزارش هادسون، یک پادکست هفتگی خبری اقتصادی و مالی که توسط Left Out تولید می‌شود، مشارکت دارد [1]. هادسون از دانشگاه شیکاگو (BA)، ۱۹۵۹ (و دانشگاه نیویورک (MA)، ۱۹۶۵، PhD، ۱۹۶۸ (فارغ التحصیل شد و به عنوان اقتصاددان تراز پرداخت‌ها در بانک چیس منهن (۱۹۶۴-۱۹۶۸) کار کرد. او استادیار اقتصاد در مدرسه جدید تحقیقات اجتماعی (۱۹۶۹-۷۲) بود و

